

بروزترین و برترین
سایت کنکوری کشور

WWW.KONKUR.INFO

Konkur
.info

<https://konkur.info>

درس پنجم: خدا در فلسفه - قسمت اول

❖ چند نکته مقدماتی:

✓ بحث از خدا در دو جا مطرح می‌شود:

۱. در وجودشناسی، زمانی که از علیت بحث می‌شود و ما با استدلال، به علت العلل (خدا) می‌رسیم. (در ریشه فلسفه)

۲. در فلسفه دین که یک فلسفه مضاف است. (در شاخه فلسفه)

✓ بحث از عقل در دو جا مطرح می‌شود:

۱. در معرفت‌شناسی، زمانی که از ابزار معرفت بحث می‌شود و می‌گوییم عقل یکی از ابزار معرفت است. (در ریشه فلسفه)

۲. در انسان‌شناسی فلسفی، زمانی که از ماهیت و حقیقت انسان بحث می‌کنیم (انسان = حیوان ناطق) و انسان با داشتن قوه عقل تعریف می‌شود. (در شاخه فلسفه)

✓ هم اثبات خدا دلیل می‌خواهد و هم رد خدا؛ بنابراین انکار خدا، بدون آوردن دلیل، غیرعقلانه است.

❖ دوره یونان باستان

❖ مردم یونان باستان به خدایان (ده‌ها خدا) نه خدای واحد و نه ده تا! مثلا:

- زئوس: خدای آسمان و باران
- آپولون: خدای خورشید، هنر و موسیقی
- آرتمیس: خدای عفت و خویشنداری

✓ سقراط از تعبیر خدایان استفاده کرده ولی از جریان محاکمه او می‌توان فهمید به خدای یگانه باور داشته است.

✓ افلاطون را ابداع کننده خداشناسی فلسفی دانسته‌اند؛ زیرا با دقتی فلسفی از خدا حرف زده است.

✓ ویژگی‌های خدا از نگاه افلاطون: هدفدار است (رد معنای سوم اتفاق)، معین است، ویژگی‌هایی روشن دارد، نفی شرک و چند خدایی، نفی کفر و بی‌خدایی، خلقت او آگاهانه است، نه می‌زاید (شبيه لم یلد و لم یولد) و نه از میان می‌رود، چیزی را به خود راه نمی‌دهد، در چیزی فرو نمی‌شود، پیوسته ثابت (شبيه حرف پارمنیدس)، نادیدنی (نامرئی) است، او را با تفکر و تعقل می‌توان شناخت. (معقول است نه محسوس)

✓ افلاطون برای اشاره به ذات خدا از تعبیر «مثال خیر» (مثال نیک) بهره می‌برد و برای اشاره به صفات خدا (صانع، ناظم و خالق) از تعبیر دمیورژ استفاده می‌کند.

✓ از نگاه افلاطون همه موجودات در پرتو مثال خیر دارای حقیقت می‌شوند. (مثل خورشید که پرتوهایش را ایجاد می‌کند).

✓ وقتی افلاطون می‌گوید، نظم جهان نشان می‌دهد که جهان زیر فرمان عقل است؛ یعنی خالق دارد که حکیمانه عمل کرده است. (شاید بتوان کلمه عقل در اینجا را معادل با خدا گرفت.)

❖ برهان نظم (غایت شناختی):

در طول تاریخ، برهان پر استفاده‌ای بوده است. افلاطون، ارسطو، متکلمان اسلامی و مسیحی و ... از آن استفاده کرده‌اند: شکل‌های مختلفی ارائه شده که ساختار کلی این است:

مقدمه ۱: این جهان، برخوردار از یک نظم و هماهنگی میان پدیده‌هاست.

مقدمه ۲: هر نظم و هماهنگی، نیازمند یک ناظم حکیم و عاقل است.

نتیجه: پس این جهان دارای یک ناظم حکیم و عاقل است.

❖ ارسطو برای نخستین بار تلاش کرد، با روش قیاسی، نخستین استدلال‌هایی که استحکام خاصی هم داشتند را بر وجود خدا اقامه کند.

❖ برهان درجات کمال ارسطو:

• شکل اول (مقایسه دو به دو با هم):

مقدمه ۱: در این جهان موجوداتی هستند که نسبت به هم خوب‌تر و بهتر هستند.

مقدمه ۲: هر جا که خوب‌تر و بهتری هست، خوبترین و بهترین نیز هست.

نتیجه: پس در این جهان موجودی وجود دارد که از همه خوب‌تر و بهترین است.

• شکل دوم (مقایسه دو به دو با کامل مطلق):

هر گاه دو موجود با هم مقایسه شوند، زمانی می‌توان گفت که یکی خوب‌تر و کامل‌تر است که کامل مطلق وجود داشته باشد که بتوان آن دو را با کامل مطلق مقایسه نمود.

هر کدام به او نزدیک‌تر است کامل‌تر و هر کدام از او دورتر است ناقص‌تر است.

پس: کامل مطلق وجود دارد.

✓ نکته: منظور ارسطو این است که اساساً مقایسه دو چیز وقتی ممکن است که یک کامل مطلق وجود داشته باشد.

❖ برهان حرکت (ارسطو):

مقدمه ۱: در جهان حرکت وجود دارد. (وجود متحرک)

مقدمه ۲: اگر قرار باشد هر متحرکی به یک محرک نیاز داشته باشد، دور یا تسلسل پیش می‌آید.

مقدمه ۳: دور و تسلسل محال است.

نتیجه: محرکی وجود دارد که نامتحرک و ثابت است. (محرک نخستین نامتحرک)

❖ نکته:

✓ ارسطو نگفت فقط یک محرک نامتحرک وجود دارد؛ او به دنبال نخستین محرک نامتحرک است.

✓ اوصاف خدا از نگاه ارسطو: ضرورتاً موجود، محرک (اول) غیرمتحرک، دارای حیات، تغییر ناپذیر (مادی نیست)، عالی‌ترین

اندیشه، کامل و بالذات است. غیر متحرک است یعنی غیرمادی است؛ یعنی تغییر نمی‌کند.

❖ دوره جدید اروپا

❖ برهان رنه دکارت:

دکارت که عقل گراست، تلاش می کند یک برهان عقلی محض، بر اثبات خدا اقامه کند:

مقدمه ۱: من تصویری از یک حقیقتی نامتناهی، دانا و توانا دارم.

مقدمه ۲: این تصور از یک موجود متناهی نیست (یعنی از خود من و از سایر اطرافیان متناهی من نیست)

نتیجه: پس این تصور از یک موجود نامتناهی واقعی ناشی شده است.

✓ نکته: در نگاه دکارت، ما از تصور نامتناهی به خود نامتناهی واقعی، پی می بریم (به لحاظ معرفت شناختی)؛ اگر چه می دانیم که (به لحاظ وجودشناختی)، موجود نامتناهی ایجاد کننده تصور نامتناهی است.

❖ نقدهای هیوم بر براهین اثبات وجود خدا:

• نقد اول:

ما اساساً نمی توانیم استدلال عقلی محض داشته باشیم؛ چرا که عقل ادراک مستقل از حس و تجربه ندارد (دلیل هیوم) و برای همین، دلایلی که صرفاً متکی بر عقل باشند، مردودند.

✓ نکته: این نقد هیوم، متوجه تمامی فلاسفه عقل گرا، مخصوصاً دکارت است.

• نقد دوم (که به برهان نظم وارد کرده):

۱. برهان نظم، فقط ناظم را اثبات می کند؛ نه خالق را. (کتاب درسی این اشکال را نگفته)

۲. اگر ناظم خالق اثبات کند، خدای ازلی و ابدی را اثبات نمی کند. (یعنی ممکن است ناظم خالق مرده باشد.)

۳. اگر ناظم خالق اثبات کند، بی نهایت بودن خدا را اثبات نمی کند. (شاید انسان وار باشد یا تجربه چندم او باشد و یا گروهی نظم عالم را ایجاد کرده باشند.)

۴. اگر ناظم خالق اثبات کند، بدون علت بودن (علت العلل) خدا را اثبات نمی کند.

❖ نکته:

✓ هیوم معتقد است، برهان نظم، مهمترین برهان فلاسفه الهی است. (که واقعا این طور نیست؛ چرا که فلاسفه الهی براهین مهم زیادی برای اثبات خدا مطرح می کنند.)

✓ در واقع هیوم معتقد است، آنچه فلاسفه درباره برهان نظم ادعا می کنند، با آنچه که اثبات می کنند متفاوت است؛ یعنی ادعای اثبات خدا دارند، اما چیز ساده تر و نازل تری اثبات می کنند.

✓ نمی توان گفت هیوم خدا را رد کرده است؛ بلکه باید گفت هیوم به برخی براهین اثبات خدا ایراد گرفته و گفته این براهین، نمی توانند خدا را ثابت کنند.

❖ برهان اخلاقی ایمانوئل کانت:

مقدمه ۱: انسان دارای وجدان اخلاقی است. (که او را ملزم به آن می کند که آنچه برای خود می پسندد برای دیگران هم پسندد و اگر برای خود نمی پسندد برای دیگران هم نپسندد و او را دعوت به فضیلت و رعایت اخلاق می کند.

مقدمه ۲: اخلاق و مسئولیت، در جایی معنا دارد که موجودی دارای اختیار و اراده باشد. (وظیفه اخلاقی)

مقدمه ۳: اختیار و اراده ویژگی بدن نیست (چون مشترک بین انسان و سایر موجودات مادی است)؛ پس ویژگی نفس مجرد (روح) است.

مقدمه ۴: روح غیرمادی و جاودانه است.

مقدمه ۵: روح غیرمادی و جاودانه برای رسیدن به سعادت دائمی به یک جهان ماوراء مادی و نامتناهی نیاز دارد.

مقدمه ۶: تنها یک موجود نامتناهی، می‌تواند آن جهان نامتناهی را به وجود آورد. (نیاز به خدا) نتیجه: پس خدای نامتناهی وجود دارد.

❖ نکات تستی و مهم:

✓ خلاصه برهان کانت در یک نگاه: نیاز به اخلاق نتیجه می‌دهد: ← نیاز به خدا

✓ نقد به برهان کانت: برهان کانت نیاز به خدا (ضرورت وجود خدا) را ثابت می‌کند نه وجود واقعی خدا را! به عبارت دیگر خدای کانت یک امر ساجکتیو و ذهنی است؛ یعنی می‌توان خدا را فرض کرد و اخلاقی زیست؛ لزومی ندارد که خدا واقعی و خارجی باشد.

✓ می‌توان گفت از نگاه کانت اینکه ما به اخلاق برای کنترل زندگی اجتماعی نیاز داریم، نشان می‌دهد که وجود خدا ضرورت دارد.

❖ باور به خدا و معناداری زندگی

✓ زندگی معنادار چند ویژگی دارد:

۱. دارای هدف و مقصود متعالی و مقدس است. (غایت و هدف دارد).

۲. آراسته به فضایل اخلاقی و کرامت انسانی است. (ارزش‌های اخلاقی دارد).

۳. نتیجه این‌گونه زندگی این است که: **اولا:** انسان را به آینده مطمئن می‌کند و **ثانیا:** به او آرامشی برتر می‌دهد.

✓ روند کانت و دکارت این بود: اثبات خدا، بعد، پذیرش خدا، و بعد معنادار شدن زندگی.

✓ روند فلاسفه جدید این طوری شد: پذیرش خدا، و بعد معنادار شدن زندگی.

✓ تفکر حس‌گرایی (علت)، باعث شد

جهان، صرفاً مادی دانسته شود، و بعد

پایه‌های اعتقاد به خدا در اروپا سست شود و بعد

معنای زندگی در حد اهداف مادی تنزل یابد و بعد

زندگی فاقد معنا (پوچ) شود. (بحران معناداری) (معلول و نتیجه)

❖ ویلیام جیمز (پراگماتیست):

✓ دلیل وجود خدا، تجربه‌های شخصی و درونی (دینی، معنوی و عشق و عرفان) انسان است. (مشابه برگسون)

✓ جیمز نگفت دلیل وجود خدا، تجربی است. (دقت شود).

✓ منظور از تجربه درونی این است که مثلا ما در هنگام سخن گفتن با خدا، حالتی معنوی تجربه می‌کنیم که قبل از آن نداشتیم.

❖ کر کگور:

✓ ایمان هدیه (عطیه) الهی است و خدا مومن را بر می‌گزیند (به هر کس بخواهد می‌دهد)؛ و الا زندگی تاریک

خواهد شد. بی‌ایمانی (علت) ← تاریک شدن زندگی (معلول)

✓ ایمان نیازی به پشتوانه عقلی ندارد! (بر خلاف فلاسفه مسلمان)

❖ کاتینگهام:

✓ پذیرش خدا زندگی را با ارزش و اهمیت می سازد. به انسان امید می دهد و ما مامن و پناهگاه می یابیم.

❖ چند نکته مقایسه‌ای و مهم:

✓ به طور کلی روش فلاسفه اروپایی در بحث از خدا، تغییر یافت و این مسیر را طی کرد:

ابتدا استدلال عقلی محض (عقل نظری) ← عقل عملی (اخلاق) (کانت) ← معناداری زندگی.

✓ به طور کلی فلاسفه قدیم، در پی اثبات خدا بودند، اما معاصرین، به جای اثبات، به فایده و منفعت پذیرش خدا در زندگی پرداختند. به عبارت دیگر، اثبات خدای واقعی، نزد آنها، چندان اهمیتی ندارد؛ بلکه باید دید، پذیرش خدا، چه تاثیری بر زندگی انسان می گذارد. (تاثیر نگاه پراگماتیستی بر بحث از خدا) (یعنی فلاسفه قدیم و جدید، اختلاف روش اساسی با هم دارند).

✓ برهان فارابی (که بعداً بیان می شود)، شکل کامل یافته‌ای از برهان حرکت ارسطو است. (شباهت دارند).

✓ کانت اگر چه برای اثبات خدا، از اخلاق استفاده می کند، اما نهایتاً روش او، یک روش عقلی است.

✓ در برهان نظم، برهان دکارت، برهان فارابی و ابن سینا (که بعداً می خوانیم)، شاهد آن هستیم که مسیر اثبات، شبیه مسیر

سقراط برای اثبات خداست؛ یعنی از معلول به علت حرکت می کنیم. (از آثار، به خود خدا می رسیم).

✓ در برهان دکارت نیز، علیت به نوعی دخالت دارد. (چون از تصور نامتناهی (معلول) به خود نامتناهی (علت) پی می بریم).



بروزترین و برترین
سایت کنکوری کشور

WWW.KONKUR.INFO

Konkur
.info

<https://konkur.info>